

یادداشت

استادادب‌ومعرفت

آیت‌الله‌شیخ‌مهدی‌سمندری

● **مصطفی‌ایزدی**؛ در میان علمای متعهد و وارسته دینی، کسانی یافت می‌شوند که بی‌سروصدا و بدون هیچ کُفروری و حتی به دور از هر رسانه‌ای روز می‌گذرانند، به‌ویژه اینکه محلّ زندگی آنان خارج از پایتخت و چند شهر بزرگی که دارای حوزه‌های مهم است مثل قم و مشهد یا اصفهان و تبریز، واقع شده باشد. البته بسیاری از علمای آرام و بی‌سروصدا و به دور از اسم‌ورسم‌های پرطمطراق یا صاحب‌منصب، بیشتر از دیگران در کسب شایستگی‌های معنوی و عرفانی و رسیدن به مرتبه‌های تأثیرگذار اخلاقی و آموزشی بر شاگردان و اطرافیان‌شان موفق می‌شوند. چه بسیار روحانیون دانشمند و عارف، اما گننام در گوشه و کنار شهرهای کوچک و بزرگ کشور که هیچ‌گاه به زرق‌وبرق سیاست و ثروت آلوده نشده‌اند و در کمال تواضع و مهربانی، به شاگردان و علاقه‌مندان، درس اخلاق، عرفان و معنویت می‌دهند و در عین حال در معقولات عقلی و نقلی به تحقیق و افاضه مشغول‌اند. گاهی شنیده می‌شود که در فلان شهرستان و ایضا در قم، تهران و مشهد، عالمی دنیا را ترک کرده که حتی برای جست‌وجوگران تاریخ زندگی بزرگان، ناشناخته بوده است. در این نوشته می‌خواهم به یکی از این علمای عارف و عامل پیردازم که در شهر نجف‌آباد زندگی می‌کرد و از روزگار جوانی‌اش، به تربیت جوانان و آموزش و القای ارزش‌های معنوی و اخلاقی به آنان می‌پرداخته است، او در اواخر عمر پربرتکش، در گوشه‌ای نشسته و در حال‌وهوای با صفای خود زیست می‌کرد. این عالم بزورگار که خود شاگرد استادان خوب و ارجمند حوزه‌های بزرگ اصفهان، قم و تهران بود، «مهدی سمندری» نام داشت که ۹۲سالگی زمین خاکی را واگذاشت و به دیدار رب‌العالمین شتافت، رحمة‌الله علیه.

آیت‌الله‌مهدی‌سمندری

مهدی سمندری فرزند علی به سال ۱۳۰۷ خورشیدی در خانواده‌ای عمیقاً پایبند به احکام و آموزه‌های مذهبی، در شهر نجف‌آباد دیده بر جهان گشود. پدر متدین و متعهدش که معلم قرآن بود و با کار کشاورزی روزگار می‌گذرانند، زمانی که آخرین فرزندش مهدی پنج‌ساله بود، دعوت حق را لبیک گفت و به لقاالله پیوست و مهدی، از آن پس همچون دیگر اعضای خانواده تحت سرپرستی مادرش که بانویی بزرگوار و نیکو نهاد بود، قرار گرفت. مادر در غیاب پدر، مجبور بود به منظور اداره خانه و بچه‌ها کار کند؛ بنابراین برای دیگران نان می‌پخت و مختصر درآمدی کسب می‌کرد، اما این درآمد کفاف زندگی جمعی را نمی‌داد. در این شرایط مهدی هم مجبور به کارکردن شد. از همان کودکی به کارهایی همچون چوپانی نزد برادر بزرگش، شاگردی در مغازه خواربارفروشی، کار در کارگاه سنگ‌تراشی و بعضاً کمک‌بنایی مشغول شده بود که از مزدش یاری‌رسان معیشت خانواده باشد. این کارها که ۱۲سالگی او وقت و بی‌وقت ادامه داشت، او را از درس خواندن و علم‌آموختن بازمنی‌داشت. مهدی تا پایان ششم دبستان در مدرسه‌ای که علامه تدین رئیس آن بود، درس خواند. اگرچه او علاوه بر درس رایج دبستان، احکام شرعیه و بعضی از دروس مقدماتی حوزه را نزد حاج علی منتظری و حاج محمود و در مدرسه علمیه ریاضی که به آن مدرسه الحجه می‌گویند نزد شیخ ابراهیم ریاضی از علمای برجسته و اندیشمند نجف‌آباد و شیخ عباس ایزدی فراگرفته بود. اما برای تحصیل در زمینه علوم حوزوی و اسلامی راهی حوزه علمیه اصفهان شد. استاد سمندی در نوشته‌ای که بر چگونگی گذران ایام تحصیلات خود دارد، از استادان خود در نجف‌آباد به نیکی یاد کرده و فضائل و مراتب تقوا و تعهد آنان را به احسن وجه ستوده است. آقای سمندری در ۱۳سالگی به اصفهان رفت و در شرایط سخت زندگی، به‌ویژه فشارهای حکومت رضاشاه که با تحصیلات حوزوی مخالف بود و روحانیون در مضیقه بودند، درس خواند و مراحمی از درجات دروس حوزه را طی کرد. این طلبه نوجوان در آغاز اقامت در اصفهان مجبور بود برای بدست‌آوردن هزینه زندگی شخصی، بعضی اوقات در یک مغازه سنگ‌تراشی در میدان کهنه اصفهان به تراشیدن پله سنگی بپردازد، اما این کار سخت هم او را از تحصیل در همان شرایط بازنداشت و با عشق و شوق فراوان، در کلاس‌های استادان خود در مدرسه‌های عربان و حده بزرگ و نیز در مدارس صدر و ذوالفقار حاضر می‌شد و نزد استادان علوم اسلامی و حوزوی که بعضاً از بزرگان حوزه پراوازه اصفهان بودند، دروس گوناگون را می‌آموخت و خود را به ردیف فضایل بسیار خوب و فهمیده حوزه‌های آن روز رساند. استادان او در اصفهان عبارت بودند از: شیخ علی فریدالاسلام، شیخ حیدرعلی صلاتی، شیخ علی ققیه‌فریدنی، ملاهاشم جنتی، شیخ محمدحسن عالم‌نجف‌آبادی، شیخ محمدعلی حبیب‌آبادی، ملا شیخ عباسعلی حبیب‌آبادی، سیدجواد غروی، سیدعلی فانی، شیخ محمدباقر زندکرمانی، شیخ حسن کرباسی، سیدعبدالحسین طیب و حاج آقاها صدروکویهای‌ای که هرگاه تأثیر فراوانی بر آگاهی‌ها و روش و منش اخلاقی و سلوک معنوی استاد سمندری داشت‌اند و ایشان با ادب و احترام خاصی از آنان یاد می‌کند.

سمندری در تهران

شیخ مهدی سمندری در حوزه اصفهان دروس سطح را به انتها رساند، اما علاقه‌مند بود که بتواند بخشی از دروس خود را در دانشگاه بخواند تا هم شیوه تدریس در مراکز آموزش عالی جدید آشنا شود و هم از محیط دانشگاه آگاهی پیدا کند.

ادامه در صفحه ۴

علی شاملو: حاج محسن رفیق‌دوست، از مؤسسان سپاه، در دهه اول انقلاب به‌عنوان مسئول تدارکات و سپس وزیر سپاه، نقش زیادی برای شکل‌گیری سپاه و تدارکات هشت سال جنگ داشت. مدیریت بنیاد مستضعفان و جانبازان از دیگر مسئولیت‌های ایشان بعد از وزارت سپاه است. او در این گفت‌وگو از تشکیل سپاه و شرایط جنگ گفته است.

چگونه وارد سپاه شدید؟

۱۵ روز بعد از پیروزی انقلاب، روز ۹ اسفند ۱۳۵۷، در مدرسه علوی، این طرف و آن طرف می‌رفتم و کارهایم را انجام می‌دادم. پله‌ای که ساختمان علوی را به حیاط منتهی می‌کرد، حدود پنج پله بود. در شورای انقلاب که در مدرسه علوی تشکیل شده بود، این پنج نفر آمدند: شهید مطهری، شهید بهشتی و شهید باهنر، آقای هاشمی‌رفسنجانی و مقام معظم رهبری. شهید بهشتی من را صدا کرد و گفت: «الان کارت را تعطیل می‌کنی و می‌روی، امام حکم تشکیل سپاه پاسداران را زیر نظر دولت موقت به آقای لاهوتی دادند و آنها در جایی جمع هستند و به آنها می‌پیوندی.»

محل تشکیل اولیه سپاه کجا بود؟

پادگان عباس‌آباد که الان رویه‌روی مصلاي نماز جمعه است. هم محل فرماندار نظامی تهران بود و هم پادگان لجستیکی نیروی زمینی ارتش. چون من یکی، دو ماه قبل از آن هم بنا به مناسبتی به آنجا رفته بودم و به دستور امام با فرماندار نظامی تهران ملاقات کرده بودم، به آنجا رفتم، دیدم عده‌ای از برادران که بیشتر دانشجویان مسلمان مبارز خارج از کشور بودند، چند نفر هم از ایران و یک نفر از طرف وزیر کشور که آن‌موقع آقای صباغیان بود، می‌خواستند بحث کنند که من وارد شدم، راننده ماشین امام و مدیر و گرداننده آن تشکیلات خوب من را می‌شناختند. وقتی نشستیم یک کاغذ ۴۸ برداشتم و نوشتم: «بسم‌الله‌رحمن‌الرحیم سپاه پاسداران امروز تشکیل شد» ۱- محسن رفیق‌دوست و همه تا نفر آخر اسامی خود را نوشتند. در همان‌جا شورای فرماندهی انتخاب کردند که آقای «علی دانش‌منفرد» از دوستان شهید رجایی فرمانده شد و من مسئول تدارکات شدم و آقایان بهشتاری و محمودزاده که الان آنها را باید در سپاه پیدا کنید. قرار شد بروم جا و امکانات تهیه کنم و آقایان را دعوت کنم که بیایند؛ بنابراین اداره چهارم ساواک را گرفتیم. اداره اول ساواک را «دکتر یزدی»، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، در اختیار خود گرفته بود و آقای به نام «شاندوش» را آنجا گذاشته بود. در زرد و وارد شدم، گفتم: ما سپاه هستیم و اینجا می‌خواهیم. گفت: نه من اینجا را تحویل نمی‌دهم. با هماهنگی، پشت فرمان تعدادی از ماشین‌های ساواک که آنجا بود، نشستیم و سیسم‌های آن را وصل کردیم و ماشین‌ها را بردیم و تعدادی وسایل رومیزی و... از آنجا جمع کردیم و بردیم. حدود سه یا چهار روز محل را تمیز کردیم، هنوز ساواک کامل از آنجا استفاده نکرده بود. یکی از کارهایی که در آن ساختمان می‌خواست انجام دهد، این بود که تمام تلفن‌های تهران را برای شنود برده بودند که هنوز کامل نشده بود و قرار بود اداره چهارم ساواک باشد. این حکایت اول تشکیل سپاه است؛ مثلاً برادر آقای منصوری فکر می‌کنند زمانی که او فرمانده شد، سپاه تشکیل شده است؛ درحالی‌که دو ماه قبل از آن سپاه تشکیل شده بود. این اصلی‌ترین و دقیق‌ترین روایت تشکیل سپاه است.

چه شد که شما وزیر سپاه شدید؟

قانون اساسی که نوشته شد، ما به آقایان مجلس برگران قانون اساسی میرا‌جعه کردیم و گفتیم: «ما نهادی هستیم که باید بنامیم ما موقت نیستیم مثل کمیته». بحث‌های فراوانی شد. بزرگان با هم مشورت کردند و اصل ۱۵۰ قانون اساسی قبلی می‌گوید: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تداوم نقش خود در حفظ و حراست از انقلاب و دستاوردهای انقلاب می‌ماند و حدود وظایف آن را قانون معین می‌کند. سپاه تشکیل شده بود و در قانون اساسی هم آمده بود. اوایل سال۱۳۶۱، مجلس شورای اسلامی به این فکر افتاد که وظیفه‌ای را که در قانون اساسی بر عهده‌اش گذاشته، انجام دهد و به سپاه گفتند: خودتان اساسنامه‌ای برای سپاه پاسداران پیشنهاد کنید.

یعنی تا سال ۱۳۶۱ اساسنامه نداشت؟

خیر، نداشت. اساسنامه‌ای را خود سپاه و شورای فرماندهی تهیه کردند؛ هیچ اسمی هم از وزارت در آن نبود که آن را برای مجلس فرستادند و مجلس هم آن را به کمیسیون دفاع فرستاد. ما در جریان مباحثی که در کمیسیون دفاع بود قرار داشتیم، دو نفر دیگر هم از سپاه به این کمیسیون می‌رفتند و صحبت می‌کردند. یادم هست که یکی از آنها دکتر «احمد فرمند» بود، از دانشجویهای خارج از کشور که دکترا گرفته بود و آدم خیلی خوبی بود ولی سلاکت و افتاده برعکس من. کمکم در مجلس در کمیسیون دفاع بین اعضای کمیسیون و نمایندگان سپاه این بحث مطرح شده بود که الان با داشتن وزیر دفاع، هم دولت با ارتش ارتباط دارد و هم وزیرش، باید به مجلس بیاید و رأی اعتماد بگیرد و هم مجلس می‌تواند از وزیر سؤال کند. این سپاه ارتباطش با دولت و مجلس چیست؟ بعد از مطرح شد که ما باید برای سپاه هم یک وزیر انتخاب کنیم،

سیاست

محسن رفیق دوست در گفت‌وگو با «شرق»:

از لیبی موشک رایگان می‌گرفتیم



محسن رفیق دوست در گفت‌وگو با «شرق»

از اینجا وزارت نامیده شد. به کمیسیون دفاع رفتم و گفتم: «این عیایی که دارید می‌دوزید، برای قامت من می‌دوزید؛ پس به حرف من هم گوش کنید». در تغییراتی که منجر به ایجاد وزارت شد، مؤثر بودم. در اساسنامه همه حرف من را گوش کردند. اساسنامه سپاه که سه رکن داشت، تدوین شد. فرماندهی، نماینده ولی فقیه و وزارت که با حضور این سه عضو و چهار نفر دیگر که عضو شورای فرماندهی می‌شوند، شورای فرماندهی‌اش را تشکیل می‌دهد، این سه نفر یا خودشان را قائم‌مقامشان اگر در جلسه نباشند، جلسه تشکیل نخواهد شد. کمکم این قانون تصویب و به دولت ابلاغ شد. آن‌موقع در دولت دودستگی بود؛ یک دسته طرفدار اقتصاد آزاد بودند، یک دسته طرفدار اقتصاد دولتی و با هم دعوا داشتند، این طرف حدود هشت نفر و آن طرف هم حدود هشت نفر بودند، حدود شش نفر هم وسط قرار داشتند. آقای موسوی از سپاه خواستند که کسی را برای وزارت پیشنهاد کند، به اتفاق آرا من را پیشنهاد کردند، چون مسئول تدارکات آنها بودم و جنگ هم شده بود و عموم سپاهی‌ها از تدارکات من برای جنگ راضی بودند.

آقای موسوی گفتند: «هرکسی غیر از آقای رفیق‌دوست»، حتی دو روحانی که به‌واسطه سرطان از دنیا رفتند و مخالفت آنها با دولت موسوی از من هم غلیظ‌تر بود؛ یعنی مرحوم آقای فاکر و مرحوم آقای ایرانی که فرمانده سپاه قم بود، گفته بودند که اگر این دو نفر را هم پیشنهاد کنید. قبول می‌کنیم؛ اما رفیق‌دوست نه، ولی سپاه مصرانه ایستاده بود و می‌گفت فلانی. تا اینکه روزی از پیجر که آن موقع موبایل هنوز نبود، از دفتر رئیس‌جمهور من را خواستند. در اتاق مطالعه، مقام معظم رهبری و مهندس موسوی بودند. مهندس موسوی قانع شده که من را معرفی کند، اما شرط‌وشروطی دارد. آقا فرمودند: «او مهندس موسوی مخالفت می‌کند، من شخص شما مخالفتی ندارم؛ چون من می‌دانم شما جزء افرادی هستید که به گروه طرفدار اقتصاد آزاد می‌پیوندید، می‌خواهد شما این اختلاف را تشدید نکنید». گفتم: نه الان وظیفه‌ما جنگ است. ایشان موافقت کردند و من را به مجلس معرفی کردند که رأی آوردم و وزیر سپاه در دولت‌های اول و دوم آقای موسوی شدم.

چرا بعدها وزارت سپاه منحل شد؟

دو اتفاق افتاد، یکی اینکه خیلی با مجلس کار نمی‌کردم؛ مثلاً کمیسیون‌های مجلس که وزیر مربوطه به مسافرت می‌رفت، یکی، دو نفر از آن کمیسیون را با خود می‌برد و کار خوبی بود، ولی من در دوران وزارت،م، اصلاً کسی را از کمیسیون دفاع با خودم نمی‌بردم. معتقد بودم کار من سری است و با بدبختی می‌گرم و از دولت‌های مختلف اسلحه پیدا می‌کنم. کمیسیون دفاعی‌ها خیلی از من خوششان نمی‌آمد.

در کابینه مجلس سوم آقای موسوی که می‌خواست تشکیل شود با مجلس عوض شده بود یادم نیست، با ادامه وزارت من مخالفت شد و با تعبیری رأی آوردم و با تعبیری رأی نیاوردم؛ یعنی با تعبیرهای بعدی من رأی آورده بودم؛ یعنی تفسیر می‌کردند که تعداد رأی مخالف باید بیشتر باشد نه تعداد رأی موافق. من با یک رأی افتادم. مقامات یعنی این دو شخصیت به من زنگ زدند، هم آقای هاشمی‌رفسنجانی و هم مقام معظم رهبری که برای بعد از خودت چه کسی را پیشنهاد می‌کنی؟ من آقای شمشخانی را پیشنهاد کردم. پس از مدت کوتاهی من را از جنگ هم کنار گذاشتند.

چرا؟

چون معتقد بودم من جنگ‌افروز هستم و همین‌طور هم شد. وقتی من را کنار گذاشتند، با فاصله کوتاهی قطع‌نامه پذیرفته شد. آقای هاشمی من را خواستند و گفتند: «که آقایمحسن تو جنگ‌افروز هستی، آقای رضایی نقشه می‌کشد و دست تو می‌دهد و تو هم هتل فتل می‌کنی می‌دهی دست این و ۱۰ قدم جلو و ۱۰ قدم عقب می‌روی، این جنگ نشد. در آن طرف دولت شعار جنگ می‌داد، اما تمام‌قد به جنگ نمی‌آید». تمام این حرف‌ها را در

چون معتقد بودم من جنگ‌افروز هستم و همین‌طور هم شد. وقتی من را کنار گذاشتند، با فاصله کوتاهی قطع‌نامه پذیرفته شد. آقای هاشمی من را خواستند و گفتند: «که آقایمحسن تو جنگ‌افروز هستی، آقای رضایی نقشه می‌کشد و دست تو می‌دهد و تو هم هتل فتل می‌کنی می‌دهی دست این و ۱۰ قدم جلو و ۱۰ قدم عقب می‌روی، این جنگ نشد. در آن طرف دولت شعار جنگ می‌داد، اما تمام‌قد به جنگ نمی‌آید». تمام این حرف‌ها را در

بود نه آبادان و اهواز. امام هم با شرایطی که ما در شهرهای عراق جنگیم و در مرزها جنگیم، موافقت کردند.

از «جنگ جنگ تا پیروزی»، شد «جنگ جنگ تا رفع فتنه». برداشت من محسن رفیق‌دوست از فتنه، این بود که ما باید این‌قدر قوی شویم که کسی به حمله به ما فکر نکند و در وزارت سپاه تشکیلات صنعتی به وجود آوردم که بعد ادغام شد، معاونت صنایع وزارت سپاه، صنایع دفاع را بلعید. الان ۳۰ سال است که دیگر در سپاه نیستیم؛ اما ارتباط دارم و چند روز پیش هم در سپاه بودم؛ ولی در سپاه مسئولیتی ندارم. با سپاهی‌هایی که چند ماه پیش بازنشسته شدند، ارتباط داشتیم؛ ولی وقتی الان به صنایع دفاعی نگاه می‌کنید، تقریباً همه سپاهی هستند. صنایع موشکی، پهپاد، اپتیک، البته ارتشی‌ها هم الان هستند، ارتش امروز مورد اعتماد و باعث افتخار ماست. من همان سال‌ها ۱۸ گروه در صنایع وزارت سپاه درست کردم، از فشنگ تا موشک، زیردریایی، هواپیما، پرنده، تانک، نفرساز، اپتیک مخابرات گروهی هم درست کرده بودم به نام گروه ش.م.ه یا ش.م.ر (شیمیایی، میکروبی هسته‌ای) یا (شیمیایی، میکروبی، رادیواکتیو). خدمت امام شرفیاب شدم و توضیح دادم. امام همه را گوش دادند و گفتند: این آخری چیست؟ گفتم شیمیایی، میکروبی، رادیواکتیو یا هسته‌ای. گفتند: رادیواکتیو یا هسته‌ای‌اش بمب اتم است؟ گفتم: بله، ایشان فرمودند: نخیر، ما بمب اتم نمی‌سازیم. وقتی است که شیمیایی و میکروبی هم نسازید. صلح ملاقاتم تمام شده بود، آقا گفتند: می‌دانی چرا نباید بمب اتم بسازی؟ گفتم نه. گفتند: «منطق را بدان! ما نیامده‌ایم که حرت و نسل را از بین ببریم. بمب اتم سلاح جنگ نیست، حرت و نسل را از بین می‌برد، بمب اتم نسازید».

مقام معظم رهبری هم همان کار را کردند. از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۱ که وزیر شدم، سالی چندین بار به سوریه و لیبی می‌رفتم و دو، سه بار هم به کره شمالی. وقتی وزیر شدم، دیگر نتوانستم بروم. از طرف سوریه و لیبی دعوت شدم و رفتم پیش آقای هاشمی و گفتم می‌خواهم به سوریه و لیبی بروم. آقای هاشمی با یک حالت رفت‌آمیزی گفت: «آقا محسن بین می‌توانی از آنها موشک بگیری»، گفتم: «تلاشم را می‌کنم». رفتم پیش مقام معظم رهبری که رئیس‌جمهور بودند و گفتم: «می‌خواهم به سوریه و لیبی بروم و پیش آقای هاشمی بدم. یک چنین چیزی گفتند. ایشان هم گفتند: اگر می‌توانی بگیری کار بزرگی کرده‌ای». گفتم شما به‌عنوان رئیس‌جمهور برای قذافی و اسد، نامه بنویسید که نامه نوشتند و من رفتم و با موشک برگشتم. این تابلوی اولی که شهید تهرانی‌مقدم حدود هشت ماه قبل از شهادتش آورده و به دیوار اینجا زده، بالایش هم نوشته: پدر موشکی جمهوری اسلامی ایران؛ آقای محسن رفیق‌دوست.

شما سفرهای زیادی برای خرید اسلحه داشته‌اید. آیا غیر از این کشورها، به کشورهای اروپایی هم می‌رفتید؟
در یک موقعیت حساسی – که خدا رحمت کند حافظ اسد را – خرید اسلحه داشتیم؛ وگرنه ما از سوریه که اسلحه نمی‌خریدیم از لیبی هم هر چه می‌گرفتیم، رایگان و هدیه می‌گرفتیم؛ اما در جنگ برای خرید اسلحه و مهمات از کشورهای غربی آنان اعلام رسمی کردند که تحریم نظامی هستیم یا کشورهای شرقی هم دو جواب می‌دادند و می‌گفتند: ما تولید یک سال آینده خود را به صدام فروخته‌ایم یا می‌گفتند: ایراب اجازه نمی‌دهد. من پیش «ژفکوف» –رئیس‌جمهور بلغارستان– که آن موقع پرتیرین رهبر کمونیست بود، رفتم. او گفت که ۱۵ روز قبل از حمله عراق به ایران، «طه یاسین رمضان» به اینجا آمد و به من گفت که قرار است حمله کنیم؛ یعنی شوری. سه روز قبل از حمله صدام، این دیگر در مجلات چاپ شده بود. سفیر آمریکا در تل‌آویو پیش «مناخیم بگین» می‌رود و به او می‌گوید: «سه روز دیگر تعداد زیادی هواپیمای جنگی روی آسمان می‌آید. اینها هواپیماهای عراقی است». علیه شما نیست، می‌خواستند در فرودگاه‌های اردن بنشینند؛ چون قرار است که عراق به ایران حمله کند، می‌خواهند در حمله به ایران این هواپیماها سالم بمانند.» یعنی هر دوی آنها در جریان بودند؛ اما کشورهای بلوک شرق با کشورهای بی‌طرف معروف، یعنی سوئیس به ما مهمات غربی می‌فروختند. هر چه می‌خواستیم می‌خریدیم و کشورهای شرقی هم می‌گفتند: «ما در واقع خیلی احتیاج داریم به شما بفروسیم؛ اما از شوری می‌ترسیم». به لیبی رفتم و با تعدادی از افسران لیبی به بلغارستان، یوگسلاوی، مجارستان و لهستان می‌رفتم. فهرست مال ما بود؛ ولی به لیبی می‌فروختند. قرارداد با لیبی می‌بستند، بعد ما با کشتی آنها را بار می‌کردیم و می‌آوردیم یا با افسرهای سوری می‌رفتم، تا اینکه من با «تنگ شیائونینگ» –رهبر چین– ملاقات داشتم. او اجازه داد که به ما بفروشنند. از آنجا به بعد وضع ما خوب شد. تا سال حدود ۱۳۶۴ یا ۱۳۶۵ که ما دیگر خودمان مهمات ساختیم.

بعد از فتح خرمشهر دو دیدگاه وجود داشت؛ یکی ادامه جنگ و یکی هم دیدگاه امثال مهندس بهزاد نبوی که جنگ را خاتمه دهم. درباره این‌س موضوع توضیح دهید؟
آقای نبوی و طرفداران ایشان با جنگ مخالف بودند. همان‌موقع که ما مشغول جنگ بودیم و هنوز هم بحث قطع‌نامه مطرح نبود، از جبهه به دولت می‌آدمم و معمولاً بعد از عملیات‌ها، برای وزیرا توضیح می‌دادم که ما چه کار کردیم. ایشان می‌گفت: «آقایمحسن جنگ را کی تمام می‌کنی؟». بله این دودستگی بود. امثال من معتقد بودیم فتح خرمشهر خاتمه جنگ را می‌ببرد. در زمان پذیرفتن آتش‌بس نیست؛ بلکه بعد از جنگ و دیدگاه امثال مهندس بهزاد نبوی که جنگ را خاتمه دهم، درباره این‌س موضوع توضیح دهید؟

آقای نبوی و طرفدارانش با جنگ مخالف بودند. همان‌موقع که ما مشغول جنگ بودیم و هنوز هم بحث قطع‌نامه مطرح نبود، از جبهه به دولت می‌آدمم و معمولاً بعد از عملیات‌ها، برای وزیرا توضیح می‌دادم که ما چه کار کردیم. ایشان می‌گفت: «آقایمحسن جنگ را کی تمام می‌کنی؟». بله این دودستگی بود. امثال من معتقد بودیم فتح خرمشهر خاتمه جنگ را می‌ببرد. در زمان پذیرفتن آتش‌بس نیست؛ بلکه بعد از جنگ و دیدگاه امثال مهندس بهزاد نبوی که جنگ را خاتمه دهم، درباره این‌س موضوع توضیح دهید؟

ادامه در صفحه ۳

خبر

اسحاق جهانگیری مطرح کرد

ضرورت تدوین بسته‌ای جامع برای تأمین مالی بخش مسکن

● **ایرنا:** اسحاق جهانگیری در جلسه شورای عالی مسکن با قدردانی از وزارت راه و شهرسازی و نظام بانکی کشور برای تدوین و اجرای طرح اقدام ملی مسکن، اظهار امیدواری کرد این طرح و سایر طرح‌های مرتبط با احداث مسکن با سرعت استمرار یابد تا با فعال‌شدن بخش مسکن شاهد تغییرات اساسی در بخش ساخت‌وساز و سرمایه‌گذاری در کشور و نیز در بخش جهش تولید باشیم. معاون اول رئیس‌جمهور از برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده برای پرداخت تسهیلات بانکی به مستأجران به عنوان کمک‌دوبعه اجاره مسکن قدردانی کرد و گفت: «این طرح که برای نخستین بار و برای حمایت از مستأجران در کشور اجرا شده، با استقبال قابل توجه مردم روبه‌رو شده و براساس گزارش‌های ارائه‌شده یک‌میلیون و ۸۰۰ هزار نفر در مدت زمانی کوتاه در این طرح ثبت‌نام کرده‌اند که تاکنون پرداخت تسهیلات برای ۳۰ هزار پرونده انجام شده و سایر پرونده‌ها نیز در دست اقدام است». جهانگیری با اشاره به پیشنهاد وزارت راه و شهرسازی مبنی بر افزایش سقف تسهیلات در طرح اقدام ملی مسکن گفت: «نظام بانکی کشور باید تمرکز جدی بر بخش مسکن به عنوان یکی از بخش‌های مؤثر در جهش تولید معطوف کند که لازم است در این خصوص بانک مرکزی و وزارت راه و شهرسازی طرف مدت یک ماه بسته پیشنهادی جامعی برای تأمین مالی بخش مسکن در سال ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ تدوین کنند». معاون اول رئیس‌جمهور افزود: «در شرایطی که رشد سرمایه‌گذاری در کشور منفی است، افزایش سقف تسهیلات در بخش مسکن می‌تواند در بهبود سرمایه‌گذاری در کشور و نیز اجرای تعهدات وزارت راه و شهرسازی برای تولید یک میلیون واحد مسکونی مؤثر باشد». وی با تأکید بر ضرورت تعیین سازوکاری دقیق برای مشخص‌بودن برنامه‌های تأمین مالی در پروژه‌های مختلف به خصوص پروژه‌های مرتبط با مسکن، گفت: «سوابق و تجربیات گذشته نشان می‌دهد پروژه‌هایی که نحوه تأمین مالی آنها از زمان شروع پروژه به صورت دقیق مشخص بوده است، به‌موقع و براساس برنامه زمان‌بندی به اتمام رسیده‌اند. بنابراین لازم است در طرح‌های مرتبط با تولید مسکن نیز نحوه تأمین مالی از ابتدای پروژه به صورت دقیق و مطابق برنامه زمان‌بندی مشخص باشد».

فرمانده کل سپاه پاسداران:

در جنگ کسی پیروز است که معادله زندگی را بسازد

● **ایسنا:** سرلشکر حسین سلامی، فرمانده کل سپاه پاسداران که روز گذشته در دومین مراسم «یادهای نام‌ها» در موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس تهران سخن می‌گفت، اظهار کرد: «امروز این افتخارات بزرگ تاریخ، به ما حق حیات، عزت، عظمت و جاودانگی دادند. آنها رمز بقای انقلاب شدند. جنگ دقیق‌ترین پدیده زندگی بشر است. در جنگ دو طرف منازعه با محاسبه و برآورد دقیق‌ترین عوامل را محاسبه می‌کنند. جنگ با حیات و ممان ملت‌ها مرتبط است. کسی پیروز می‌شود که بتواند معادله زندگی را بسازد. شگفتی منحصربه‌فرد دفاع سا در این نهفته است که وقتی جنگی با گستره جهانی علیه ملتی تنها آغاز شده چگونه آن ملت حقیقت نهفته است و آن حقیقت، امام، امامت، ولی امر مسلمین است. روزان‌دیش است. نگاه نافذی دارد و از درون ذهن آنها آگاه است. می‌داند این نبرد با یک ائتلاف ناشناخته اما واقعی شکل گرفته و جغرافیایی وسیع دارد. در این طرف همه شاخص‌های ظاهری در نابرابری است».

سردار سلامی افزود: «امام جای مرگ و زندگی را برای یک ملت تغییر نمی‌دهد و جنگ را با زندگی تغییر می‌دهد و آن آغاز تجلی و درخشش احساسات نهفته است که شهادت را به ابدتالی معنوی تبدیل کنند. دیگر جنگ و زندگی یکی هستند، همه جاودانگی را در جنگ دیدند».

فرمانده کل سپاه گفت: «استحسام و استحکام ملت که به صلابت رهبرش حرکت می‌کرد عامل شکست دشمن شد. وقتی رهبری چشمه قرار حکمت می‌شود، تدبیری می‌کند که نافذ است و در قلب پیروانش می‌نشیند و پیروانش همچون او می‌شوند. آیا کسی می‌توانست از اروند، رمل‌ها و میدان مین عبور کند؟ هرگز هرچه تجهیزات مدرن می‌شد باید کسی راه می‌افتاد و کاسه سر خود را به خدا فرض می‌داد». سرلشکر سلامی با اشاره به اینکه دشمن در عرصه فتنه اقتصادی حلقه محاصره را تنگ‌تر کرد تأکید کرد: «اما ایستادگی رهبر مدیرانه است چون فرمول‌های غلبه بر مشکلات را می‌شناسد و از مقاومت ملت آگاه است. امروز نام ایران را به نام رهبرش به نام ایران با عزت، اقتدار و خرت می‌شناسند. می‌دانند این کشور صالح، عزت را مقتدرانه می‌خواهد. در دنیای امروز باید با ضعف، ذلیل یا تسلیم بود یا عزیز، قوی و مقتدر. راه وسطی وجود ندارد. بدون مقاومت و قدرت نمی‌شود در برابر این شیاطین ایستاد. این تصویری دل‌انگیز و جذاب از مقاومت یک ملت است. ما تصمیم گرفته‌ایم این راه را تا آخر با بهرمان پییماییم».